



جانوریست و در اکثر آبهاسه هندوستان می باشد و بغایت کلان می شود این چندان کلان نبود مگر مچو و بده شد که هشت  
 گز طول و یک گز عرض داشته روز یکشنبه چهار و نیم کرده کوچ کرده سعد پور منزل شد درین موضع رودخانه ایست که  
 ناصرالدین خلجی بالاسه آنرا بلسته و نشینها ساخته است از عالم کالیاده جائی است و هر دو از بناهاست و اثرهاست  
 اوست اگر چه عمارتش قابل تعریف نیست چون در میان رودخانه ساخته شده جو بهاسه و حوضها ترتیب داده اند  
 یک طوری بنظر درسه آمد شب فرمودم که بر دوران جو بها و آبهاجراغان کردند روز مبارک شنبه نهم نهم بیاله ترتیب یافت  
 درین روز بفرزند شاه جهان یک قطعه لعل یک رنگ بوزن نه تانگ و پنج سرخ که یک لک و سبست و پنج هزار روپیجه  
 داشت با دو مردار پیدا لغام شد و این لعلی است که در زمان ولادت من حضرت مریم مکانی والدیه حضرت عرش آیشانی  
 برسم رونما بن اتفاقات نموده بودند و سالها در سر بیخ خاصه آنحضرت بود بعد از ایشان من هم تبرک خود در سر بیخ میداشتم قطع  
 نظر از مالیت و نفاست چون بحسب شگون برین دولت ابد مقرون مبارک و هاین آمده با نفرزند مرحمت شد مبارک خان  
 را بمنصب هزار و پانصد یزات و سوار از اصل و اضافه سر بلند ساخته بقوجداری سرکار میوات تعیین فرمودم با لغام خلعت  
 و شمشیر و فیل ممتاز گشت بهمت خان ولد رستم خان شمشیر مرحمت شد که مال خان قراول که از خدمت نگاران قدیم است همیشه در شکار یا  
 حاضر می باشد خطاب شکار خانی عنایت نمودم و او دارام بخدمت صوبه دکن تعیین شد و با لغام خلعت و فیل و باد پایان  
 عراقی سرفرازی یافت و خجری نشان خاصه مصحوب او سپه سالار خانان اتالیق مرحمت شد روز شنبه دهم مقام سرمدوم روز  
 شنبه یازدهم چهار کرده پاوکم کوچ نموده در موضع خلوت نزول اقبال افتاد و روز یکشنبه دوازدهم پنج کرده کوچ کرده در  
 پرگنه مذکور منزل شد این پرگنه از زمان پدرم بجایگشود اس مار و مقر است و در حقیقت طور وطن ادشاه عمارت و بناات  
 ساخته از جمله بادله در سر راه اساس نهاده بغایت خوش طرح و اندام بخاطر رسید که اگر در جائی باوسه در سر راه ساخته  
 شود بهین طرح باید فرمود که بسازند اما اقلاد و برابر این باید ساخت روز دوشنبه سیزدهم بشکار رفته یک نیند گاؤ به بندوق زوم  
 از تارینگی که فیل نور بخت بقیل خانه خاصه آمده حکم است که در دو تخانه خاص و عام می بسته باشد چون از حیوانات فیل را آب  
 لغت تمام است با وجود رستان و سردی هوا از در آمدن آب مخطوط میشود و اگر آبی نباشد که تواند برآمد آب را از مشک بخور طوم  
 گرفته بر بدن خود میریزد بخاطر رسید که هر چند فیل از آب مخطوط است و بالطبع بآن مجبور اما یقین که در رستان از آب سرد متاثر  
 خواهد بود فرمودم که آب را شیر گرم کرده در خور طوم او میرنجت باشد روز باسه و دیگر که آب سرد بر خود میرنجت اثر عشته و لرزه

بروظا هزی شد و از آب گرم بخلاف آن آلوده و مخطوط میگشت و این تصرف خاصه منست روز سه شنبه چهاردهم ششش کرده کوچ  
 کرده در مقام سیلگه منزل شد روز کم شنبه پانزدهم از دریا می گذشته نزدیک رام گدو منزل گشت ششش کرده  
 کوچ واقع شد روز مبارک شنبه شانزدهم تمام نموده در سر آبشاری که قریب بارو واقع است بزم پیاله ترتیب یافت سر بلند خان  
 را بنایت علم ممتاز ساخته و قیل بخشیده بخدمت صوبه دکن رخصت فرمود و منصب او از اصل و اضافت هزار و پانصد نیاات و هزار  
 دو عدد سوار حکم شد. راجه بهم نرائن زمیندار که به منصب هزاره سر قرازی است رخصت جاگیر یافت راجه بهو جو زمیندار بکلانه را  
 منصب چهار هزاره سر بلند ساخته بطن او رخصت فرمود و حکم شد که چون ملک خود برسد سپر کلان را که جانشین اوست  
 بدرگاه فرستد که در خدمت حضور می بوده باشد حاجی بلوچ که سردار قراولانست و نسبت سبقت و بندگی قدیم دارد خطاب بلوچ خانی  
 سر قرازی گشت روز جمعه هفت دهم پنج کرده کوچ نموده در موضع دهاوله نزول فرمود روز شنبه هزدهم که عید قربان بود  
 بعد از فراغ قربانی دوازدهم آن سه کرده و یکپا و کوچ نموده در کنار تال موضع ناگور منزل شد روز یکشنبه نوزدهم قریب پنجگروه  
 سافت طے نموده در کنار تال موضع سمریه رایات اقبال برافراخت روز دوشنبه بیستم چهار کرده و یکپا و کوچ نموده برگنه  
 و در محل نزول رایات حلال گشت این برگنه سرحد است میان ولایت مالوه و ملک گجرات تا از بد نور عبور واقع شد تمام راه  
 جنگل و انبوهی درخت و زمین سنگ لایخ بود روز سه شنبه بیست و یکم مقام کردم روز کم شنبه بیست و دویم پنج کرده و یکپا و کوچ  
 نموده در موضع رنیا و نزول نمود روز مبارک شنبه بیست و سوم مقام نموده در کنار تال موضع مذکور بزم پیاله ترتیب یافت روز  
 جمعه بیست و چهارم دو نیم کرده کوچ نموده در موضع جالوت رایات اقبال برافراشت درین منزل باز گیران ملک کرنا لک مده  
 فتون بازی خود نمودند سیکه از آنها زنجیر آهنی را که پنج و نیم گز طول و یک سیر و دوام وزن داشت یکسر آنرا در حلق  
 نهاده آهسته آهسته تمام را بعد از آب فرود و ساعتی در شکم او بود بعد از آن بر آورد و روز شنبه بیست و پنجم مقام شد روز  
 یکشنبه بیست و ششم پنج کرده کوچ نموده بوضع بنده فرود آمد روز دوشنبه بیست و هفتم نیز پنج کرده کوچ کرده در کنار  
 تالابی نزول فرمود روز سه شنبه بیست و هشتم چهار کرده پا و کم کوچ نموده نزدیک بقصبه صحرا در کنار تال و در رایات  
 اقبال اتفاق افتاد گل نیلوفر را که بزبان هندی کودنی گویند بسه رنگ میشود سفید و کبود و سرخ پیش ازین کبود و سفید دیده  
 شد اما سرخ تا حال نظر در نیامده بود درین تال سرخ گل تازه و سبز رنگ مشاهده شد بکلیت بکلیت بنایت نادر و  
 لطیف چنانچه گفته اند

زسرخ و ترمی خواہد چکیدن

گل کنول از کودنی کلان ترمی باشد رنگش سرخ چہرہ است و من در کشمیر کنول صد برگ ہم بسیار دیدہ ام و مقرر است کہ کنول روزے شگند و شب غنچہ میشود و کودنی بخلاف آن روز غنچہ میگردد و شبے شگند و زنبور سیاہ کہ اہل ہند آنرا بکد فرا میگویند ہمیشہ برین گلماسے نشینند و بہت خوردن شیرہ کہ در میان این ہر دو گلست برون میرود و بسیار زمین واقع میشود کہ گل کنول غنچہ میگردد و تمام شب بھو نزد آن غنچہ میاند و ہمین طور در گل کودنی ہم بعد از شگفتن از میان برآمدہ پرواز میکنند و چون زنبور سیاہ ملازم دایمی این گلماسے ہند آنرا چون بلبل عاشق گل اعتبار نمودہ مضامین عالی در سلاک نظم کشیدہ اند از جملہ تان سین کلاوت کہ در خدمت پدرم بے نظیر زمان خود بودہ بلکہ در بیچ عہد و قرن معینی مثل او نگذشتہ و ریکے از نقشہ ماروے جو از ابا قتاب و چشم کشودن اورا بشگفتن گل کنول و بر آمدن بھو نزد میان آن تشبیہ دادہ و در جاسے دیگر بگوشتہ چشم نگرستن محبوب را بھرکت گل کنول در ہنگام شستن بھو نزد نسبت کردہ درین منزل انجیر از احمد آباد رسید اگرچہ انجیر برہان پور ہم شیرین و بالیدہ می شود اما این انجیر کم دانہ و شیرین تر است وہ دوازہ بہتر توان گفت روز کم مشنبہ بست و ہنسم و مبارک شنبہ سیم مقام شد درین منزل سرفراز خان از احمد آباد آمدہ سعادت آستانوس دریافت از پیشکشہاسے او تسبیح مرواریدی کہ بہ یازدہ ہزار روپیہ خریدہ بود با دو فیل و دو اسپ و ہفت راس گاؤ و دہل و چند تقویر پارچہ گجراتی مقبول افتاد تتمہ را با دو بخشیدم سرفراز خان نیرہ مصاحب بیگ است کہ از امر اسے حضرت جنت آشیانی بود حضرت عرش آشیانی اورا بنام جدش مصاحب بیگ میخواندند و من در آغاز خلوس منصب اورا افزودہ بصوبہ گجرات تعین فرمودم چون نسبت خانہ زادوی موروثی باین درگاہ داشتہ و در خدمت صوبہ گجرات ہم خود را نغزک ظاہر ساخت لایق تربیت دانستہ بخطاب سرفراز خان در عالم سر بلند گردانیدم و منصب او بد ہزاری ذات و ہزار سوار رسیدہ روز جمعہ غرہ و یارہ چار کردہ پا و کم کوچ نمودہ در کنار تال جسود نزول فرمودم درین منزل اسے مان سردار پیادہ اسے خدیوہ ماہی رو ہوشکار کردہ آورد چون طعم گوشت ماہی رغبت تمام در خصوصاً ماہی رو ہو کہ بہترین اقسام ماہی ہندوستان است و از تاریخ عبور کانی چند تا حال کہ یازدہ ماہ گذشتہ با وجود نہایت تقصیر ہم نرسیدہ بود امروز بدست آمد بقایت مخطوطا شدم و اسے بر اسے مان عنایت فرمودم اگرچہ برگزیدہ و وحد داخل سرحد گجرات است غایتاً ازین منزل در ہمہ چیز اختلاف صریح ظاہری شود و صحرا و زمین نوعی دیگر مردم بوضع دیگر زبانها

بہتر



بروش دیگر جنگلی که درین راه بنظر در آمد درخت پیوه دار مثل ابنه و کرفی و تخم هنری داشت و مدارحی فطرت زراعت بر خار بست  
 زقوم است مزارع آن بر دو در مرزعه خویش زقوم نشایند هر کدام قطعه زمین خود را جدا ساخته اند و در میان کوچه  
 راه تنگ بجست آمد و شد گذشته اند چون تمام این ملک ریگ بوم است بانگ ترو و واژ و حامی که واقع شود چندان گز  
 و غبار بهم میرسد که چهره آدم به شواری بنظر درمی آید بخاطر رسید که احمد آباد را بعد ازین گرد آباد باید گفت نه احمد آباد و در شبینه  
 دویم چهار کرده پاؤکم کوچ کرده در کنار و ریاسه می منزل شد و در یکشنبه سویم باز چهار کرده پاؤکم کوچ نموده در موضع  
 بر دله نزول نمود درین منزل جمعی از منصبداران که بخدمت صوبه گجرات تعیین بودند سعادت آستا بنوس دریافت روز  
 دو شنبه چهارم پنجگروه کوچ کرده چتر سیما نزول رایات اجلال اتفاق افتاد و روز سه شنبه پنجم پنج ونیم کرده مسافت طی نموده در پرگنه  
 موده رایات اقبال برافراشت درین روز سه نیله گاؤشکار شدیکه از همه کلان تر بود سیزده سن و ده سیر بوزن در آمد و روز  
 کم شنبه ششم شش کرده کوچ فرموده در پرگنه نیلاؤ منزل شد و از میان قصبه گذشته سوازی یک هزار و پانصد روپیه نثار  
 کردم روز مبارک شنبه هفتم شش ونیم کرده کوچ نموده در پرگنه نیلاب نزول فرمودم و در ملک گجرات کلان تر ازین پرگنه  
 نیست هفت لک روپیه که بست دسه هزار تومان رایج عراق باشد حاصل دارد و معموره قصبه مذکور هم خلیکه است در وقت  
 آمدن از میان قصبه گذشته هزار روپیه نثار کردم بکلی هست معصوم بران سست که بهر بنای فیضی بخلق خدا برسد چون مدار  
 سواری مردم این ملک به عرابه است مراهم میل سواری عرابه شد تا دو کرده بر عرابه ششم اما از گرد و غبار بسیار آزار  
 کشیدم بعد از آن تا آخر منزل بر اسپ سواری کردم در اثنا سه راه مقرب خان از احمد آباد رسیده سعادت ملازمست  
 دریافت و یک واژه مروارید که بسی هزار روپیه خریده بود پیشکش گذرانید و در جمعه هشتم شش کرده ونیم کوچ نموده محل  
 در ریاسه شور محل نزول بارگاه اقبال گشت که کنایه است از بند ریاسه قدیم است بقول برهمنان چندین هزار سال  
 از بناسه این گذشته در ابتدا نامش تر نبادسته بوده و راجه ترنبک کنوا ر حکومت این ملک داشته اگر تفصیل احوال  
 راجه مذکور بشرحی که برهمنان میگویند نوشته شود بطول میکشد بجز آن چون نسبت ریاست بر اجه ابهی کمار که از بنای او بود  
 میرسد بقصایه آسانی بلاسه درین شهر نازل می شود چندان گرد و خاک میریزد که تمام منازل و عمارات شهر در زیر  
 این خاک پنهان میگردد و بنیاد حیات بسیاری از مردم زیر و زیر میگردد و غایتا پیش از نزول بلاسته که راجه آزا پشش  
 میگردد بخوابش آمده ازین حادثه آگاه میسازد و راجه با حیال خود بهماز در می آید و آن بت را با ستونی که در پس بت بجست تلبه

داشته بودند با خود همراه میرد قضا را جنانم از طوفان بلا می شکند چون مدت حیات را چه باقی بود بعد دهان ستون کشتی  
 وجودش بساحل سلامت میرسد و بازار او تعمیر این شهری نماید و آن ستون را بجهت سلامت آبادانی و فراهم  
 آمدن مردم نصب میکند چون بزبان هندی ستون را استهنب و کهنسب هر دو سیگو بنید باین نسبت استهنب نگری و  
 کهنسبوتی می گویند و گاه بنا سببت نامش تر بناوتی نیز می گفتند و کهنسبوتی رفته رفته بکثرت استعمال کهنسبایت شد  
 و این بند را از عظم بنا در هندوستان است و متصل بجوری از جورهای دریای عمان واقع شده عرض جو سهفت کرده  
 و جل قریب پهل کرده تخمیناً مقرر کرده اند بهاز بدرون جو در نمی آید و در بندر کوکه که از توابع کهنسبایت است و نزدیک  
 بدریا واقع گشته لنگری کنند و از آنجا اسباب را بخراب بانداخته به بندر کهنسبایت می آرند و همین طور در وقت پر ساختن  
 جهاز اسباب را در غرابها کرده می برند و بجای در می آرند پیش از ورود موکب منصور چند غراب از بنا در فرنگه کهنسبایت  
 آمده خرید و فروخت نموده اراده مراجعت داشتند روز یکشنبه دهم غرابها را آراسته بنظر در آوردند در خصمت گرفته  
 توجه مقصد شدند روز دوشنبه یازدهم من خود بر غراب نشسته تخمیناً یک کره بر روی آب سیر کردم روز سهشنبه  
 دوازدهم بشکار یوز رفته دو آهو گیرانیده شد روز یکشنبه سیزدهم به تاشاسه تال تارنگ سر سوار شده از میان راسته  
 و بازار گذشتم و قریب پنج هزار روپیه تار کردم در زمان حضرت عرش آشیانی انار اسر بر پانه کلیان راسته مقصدی بندر  
 مذکور بحکم آنحضرت حصاری نچته از خشت و آهک بر دور شهر ساخته و سوداگر بسیار از اطراف آمده درین شهر توطن گزیدند و خانها  
 بصفه تامل نیک اساس نهاده و مرفه الحال روزگار سپریزند بازارش اگر چه مختصر است غایتاً پاکیزه و پر جمیعت و کثرت  
 است در زمان سلاطین گجرات تمغای این بندر سیلنگه کله بوده و الحال درین دولت حکم است که از چهل یک زیاده نگیرند  
 و دیگر بنا در عشور گویان و ده یک دهشت یک میگیرند و انواع مکالیف و مزاحمت تجار و مترودین میرسانند و در جده که بندر  
 مک است چار یک می گیرند بلکه بیشتر هم و از نیجا قیاس می باید نمود که تمغای بنا در گجرات در زمان حکام سابق چه مبلغ بوده و  
 شد احمد که این نیازمند در گاه ایزدی توفیق بخشایش تمغای کل مالک محدود که از حساب و شمار بیرون است یافته  
 و نام این تمغا از قلمرو من افتاده به در نیولا حکم شد که طنکه طلا و نقره ده بست وزن هر دو روپیه معمول سکه کنند سکه طنکه طلا یک  
 طرفه لفظ (جبا نگیر شاهی مشتبه) و جانب دیگر (عزب کهنسبایت سلسله جلوس) مقرر شد و سکه طنکه نقره یک و در میان طنکه لفظ  
 (جبا نگیر شاهی مشتبه) و بر دور این مصراع -

بزرگ این سکه زو شاه جهانگیر ظفر پر تو

و بروی دیگر در میان سکه (ضرب کنایات سلسله جلوس) و بر دور مصرع دویم -

اپس از فتح دکن آمد چو در گجرات از ماندو

در ایام احمدی سکه غیر از من سکه نشده و سکه طلا و نقره اختراع منست نامش سکه جهانگیری فرمودم روز مبارک شنبه چهاردهم پیشکش امانت خان متصدی بندر کنایات در محل نظر گذشته منصب او از اصل و اصنافه هزار و پانصد نجات و چهار صد سوار حکم شد نورالدین قلی بنصب سه هزار نجات و ششصد سوار از اصل و اصنافه سرفرازی یافت روز جمعه پانزدهم بر فیل نورنجت سوار شده بر اسپ دو انیسدم بغایت خوب و دید در وقت نگاه داشتن هم خوب استاد این مرتبه سویم است که من خود سوار می شوم روز شنبه شانزدهم رامداس ولد حسینکه منصب هزار و پانصد نجات و هفتصد سوار از اصل و اصنافه سرفراز شد روز یکشنبه هفتم بهار اب خان و امانت خان رسید بارید باره فیل عنایت شد درین چند روز که ساحل دریای شوره مسکراقبال بود از سوداگر و اهل حرفه و ارباب استحقاق و سائر متوطنان بندر کنایات را بنظر آورده فراخور حال هر کس خلعت و اسپ و خرجی و مدد معاش مرحمت فرمودم دهم درین تاریخ سید محمد صاحب سجاده شاه عالم و فرزندان شیخ محمد غوث و شیخ حیدر زبیره میان وجیه الدین و دیگر مشایخ که در احمد آباد و وطن دارند با استقبال آمده ملازمت نمودند و چون غرض تماشاخانه دریا و مدو جز آب بوده ده روز مقام نموده روز سه شنبه نوزدهم را با عنایت بصوب احمد آباد برافراشت بهترین اقسام ماهی که در اینجا هم میرسد نامش عربیت و ماهی گیران مکرر بجهت من گرفته آوردند بے تکلف نسبت دیگر اقسام ماهی که درین ملک میشود لذیذ تر و بهتر است اما بلذت ماهی به نیست ده نه بلکه ده هشت توان گفت و از غذاها که مخصوص اهل گجرات است کچری با جره است و آنرا لذیذ نیز میگویند از اقسام ریزه غله آنست و این غله غیر از هندوستان در دیار دیگر نمی شود و نسبت بسایر بلاد هند و گجرات بیشتر است و از اکثر جو بات ارزان تر چون برگزیده بودم فرمودم که تیار ساخته آورند خالی از لذت نیست مرا خودی در افتاد حکم کردم که در ایام صوفیانه که التزام ترک حیوانی نموده ام و طعامها بے گوشت می خورم اکثر ازین کچری می آورده باشند روز سه شنبه مذکور شش کرده و یکپا کوچ نموده در موضع گوساله منزل شد روز یکشنبه بستم از پرگنه بابر گذشته در کنار دریا فرود آمدم این منزل شش کرده بود روز مبارک شنبه بست و یکم مقام نموده بزم پیاله ترتیب یافت در همین آب ماهی بسیار شکار کرده بجمع از بندها که داخل

مجلس بودند قسمت شد روز جمعہ بست و دویم چهار کردہ مسافت طے نموده در موضع باریچہ سعادت نزول اتفاق افتاد و دوین  
 راہ دیوار با بنظر در آمد از دو نیم گز تا سہ گز بعد از تحقیق معلوم شد کہ مردم بقصد ثواب ساختہ اند کہ چون حماسے در راہ ماندہ شود  
 باریخود بران دیوار نہادہ نفسے راست سازد و باز بے مد و غیر بغراغت برداشتہ متوجہ مقصد گردد و این تصرف خاصہ  
 اہل گجرات است بسیار مرا این دیوار ساختن خوش آمد فرمودم کہ در جمیع شہر ہائے کلان بہین دستور دیوار ہا از طرف  
 باد شاہی بسازند روز شنبہ بست و سوم پنج کردہ پادگم کوچ نمودہ کنار تال کا کریم محل نزول آرد و سے گیہان شکوہ شد  
 این تال را قطب الدین محمد نبیرہ سلطان احمد بانی شہر احمد آباد ساختہ و بردورش زینہ پاپہا از سنگ و آہک بستہ اند و  
 در میان تال باغچہ مختصر و یکدست عمارت بنا نہادہ و از کنار تال تا عمارت میان پل بستہ اند کہ راہ آمد و شد باشد و چون  
 در تہا برین گذشتہ اکثر از ہم ریختہ و ضائع شدہ و جائیکہ قابل نشستن باشد ماندہ بود و در نیولا کہ موکب اقبال بصوب احمد آباد  
 توجہ فرمود صغی خان بخشی گجرات از سرکار بادشاہی شکست و ریختہ آزار مت نمودہ و باغچہ را صفا دادہ عمارتی تو مشرف  
 بر تال و باغچہ ساخت بے تکلف منزلت بغایت مطبوع و دلنشین طرحش مرا خوش در افتاد و در ضلعے کہ پل واقع است  
 نظام الدین احمد کہ در زمان پدرم یک چندی بخشی گجرات بود باغے ساختہ بر کنار تال مذکور ورین وقت بعرض رسید کہ  
 عبداللہ خان بخت نرا سے کہ با عابد سپہ نظام الدین احمد داشتہ درخت ہائے این باغ را بیدہ است و نیز شنیدہ  
 شد کہ در ایام حکومت خود در مجلس شراب مرد نامروی را کہ خائے از طرغلی و مضحکی بودہ بجزو آنکہ درستی و بے شعوری جری  
 نا طایم از روے مطایبہ گنتم بے طریق شدہ بیکے از غلامان خود اشارت کرد کہ در ہان مجلس گردش زدہ است از  
 شنیدت این دو مقدمہ خاطر عدالت آئین بغایت آشفتم گشت و حکم فرمودم کہ دیوانیان عظام ہزار سوار دو اسب و  
 سہ اسبہ اورا موافق یک اسبہ مقرر داشتہ تفاوت آنرا کہ ہنقا و کددام میشود از مجال جاگیر او وضع نمایند چون درین  
 منزل مزار شاہ عالم بر سر راہ واقع بود فاتحہ خواندہ گذشتیم تھینا یک لک روپیہ خرج عمارت این مقبرہ شدہ با مشہد  
 شاہ عالم سپہر قطب عالم است و سلسلہ ایشان بجزوم جہانیاں منتہی می شود و مردم این ملک را از خاص و عام غریب  
 اعتقاد ی با ایشان است چنانچہ می گویند کہ شاہ عالم اجیاسے اموات می کرد و بعد از آنکہ چندین مرودہ را زندہ ساختہ  
 بود پدرش بر نیغے و توفت یافتہ مانع آمدہ است کہ دخل در کار خانہ آئی گستاخے است و شرط بندگی نیست قصار شاہ عالم  
 خاوندے داشت و اورا فرزند نمی شد و بدعاے ایشان حق تعالی پسر ی با و کرامت فرمود چون بہ بست و ہفت سالگی



رسید و رگدشت و اکتادم گریہ وزاری کنان بخدمت ایشان آمدہ معروض داشت کہ سپرین فوت شدہ و مراہمین یک  
فرزند بود چون توجہ شہسختی تعالیٰ کرامت فرمودہ بود امیدوارم کہ بدعاے شہازندہ شود شاہ عالم کھلم تنفکر گشتہ بدیون  
حجرہ رفتند و خادم مذکور بخدمت سپر ایشان کہ او را بسیار دوست میداشت رفتہ الحاج نمود کہ شہاز شاہ التماس کنید کہ  
فرزند مرا زندہ سازند و سپر ایشان چون خرد سال بود بدرون حجرہ در آمدہ درین باب سبائلتہ میکند شاہ عالم می گوید کہ اگر  
راضی باشید عوض او جان بحق تسلیم کنید شاید التماس من قبول افتد و او عرض کرد کہ در آنچه رضائے شما و خواست  
خدا باشد عین رضائے منست شاہ عالم دستہاے سپر خود را گرفته از زمین برداشتہ روئے سوی آسمان کردہ  
گفت کہ بار خدا یا عوض آن بزغالہ این بزغالہ را بگیر و ساعت سپر جان بحق تسلیم کرد و شاہ او را برابر بالائے پانگ خود  
خواہا بنیدہ چادرے بر روئے او پوشانید و خود از خانہ بر آمدہ بآن خادم گفتہ اند کہ بخانہ برو و از سپر خود خبر بگیر شاید سکتہ  
کردہ باشد و فرودہ باشد چون او بخانہ می آید سپر را زندہ می بیند مجملًا در ملک گجرات این قسم حرفہاے بسیار بشاہ عالم  
نسبت می کنند و من خود از سید محمد کہ صاحب سجادہ ایشان است و خالے از فضیلتہ و عقولیتہ نیست پرسیدم کہ این حرف  
چہ صورت دارد گفت من ہم از پدر و جد خود ہمین طور شنیدہ ام و بتواتر رسیدہ و العلم عند اللہ اگرچہ این مقدمہ از آئین  
خود دور است غایتا چون در مردم شہرت تام داشت بجهت عزابت نوشتہ شد و رحلت ایشان ازین سراے فاسنے  
بعالم جاودانی در سنہ ہشت صد و ہشتاد واقع شدہ و در زمان سلطنت سلطان محمود بیکرہ و عمارات مقبرہ ایشان از آثار  
تاج خان ترابانی است کہ از امر اے سلطان مظفر ابن محمود بودہ چون روز و شبہ ساعت بجهت درآمدن شہر اختیار  
شدہ بود روز یکشنبہ بیت و چهارم مقام فرمودم درین مقام خرپزہ کاریز کہ قصبہ ایست از توابع ہرات رسید و مقرر است کہ  
در خراسان بیچ جا خرپزہ بخوبی کاریز سے شوہا آنکہ یک ہزار و چار صد کردہ مسافت داشت و قافلہ بیچ ماہ سے آمد  
بسیار درست و تازہ آمدہ و آنقدر آوردند کہ بجمع بندہا کفایت میکند و مقارن این کوند از بنگالہ رسید و با وجود ہزار کردہ مسافت  
اکثر تر و تازہ آمدہ چون بغایت میوہ لطیف و نازک است ہماقدر کہ بجهت خاصگی کفایت باشد پیادہ ہاے ڈاکچو کی دست  
بدست میرسانند زبان از آدای شکر آہی قاصر است ۔

شکر نعمتہاے تو چندانکہ نعمتہاے تست

درین تاریخ امانت خان و دوونان قیل گذرا نید بغایت کلان کہ یکے ازان سہ درع و ہشت طسہ طول و شانزودہ

طوبہ صحت و اشتہا من و دوسیر بوزن در آمد که بیست و چار و نیم من عراق باشد روز دوشنبه بیست و پنجم بعد از گذشتن شش گھڑی در ساعت مسعود مبارکی و فرسخی متوجه شهر شدم و بر فیصل صورت گنج که از فیسلان دوستدار است و در صورت و سیرت تمام عیار با آنکه مست بود چون اعتماد بر سواری خود و خوش جلوی او داشتم سوار گشتم نخلی انبوه از مرد وزن در کوچه و بازار و در و دیوار بر آید منتظر بودند تعریف شهر احمد آباد چنانکه شنیده شده بود بنظر در نیاید اگر چه میان راسته بازار را عرض و وسیع گرفته اند غایتاً دکانها را در خورد وسعت بازار ساخته اند عمارتش همه از چوب است و ستون دکانها با یک دوزبون و کچه بازار پر گرد و غبار از مال کاگریه تا درون ارک که باصطلاح این ملک بدر گویند مشارکنان ششتم و بدر یعنی مبارک است منازل سلاطین گجرات که در ورون بدر واقع بود و درین پنجاه شش سال خراب شده و اثری از آنها نمانده غایتاً جمیع از بندها سے ماک بکجاست این ملک تعیین بودند عمارت ساخته اند ورنیولا که از ماند و متوجه احمد آباد شدم مقرب خان منازل قدیم را از سر نو تعمیر نموده نشیندها سے دیگر که ضروری بود مثل جبرو که و عام و خاص و غیره ترتیب داد چون امروز روز مبارک و زن فرزند شاه جهان بود برسم معهود اورا بطلا و دیگر اجناس و زن فرمودم و سال بیست و ہفتم از بود مسعود و بخرنی و نشاط آغاز شد امید که حضرت و اسب العطایا اورا باین نیاز مند و رگاہ خود ارزانی دار و از عمر و دولت خود بر خور و ارکنا دہم درین روز ولایت گجرات را بجا گیر آن روز مندرجست فرمودم از قلعہ ماندو تا بندر کنبا بیت بر اہی کہ آدیم یک صد و بیست و چار کرده است بیست و ہشت کوچ و سی مقام واقع شد و در کنبا بیت تا وہ روز مقام اتفاق افتاد و از آنجا تا شہر احمد آباد بیست و یک کرده بود پنج کوچ و دو مقام طے شد مجلاً از ماندو تا کنبا بیت و از کنبا بیت تا احمد آباد بشرحی کہ گذارش یافت یک صد و چهل و پنج کرده مسافت بدو ماہ و پانزدہ روز آدیم ورنیت ہنگے سے و سد کوچ و چیل دو مقام شد روزہ شنبہ بیست و ہشتم بیدن مسجد جامع کہ در میان بازار واقعست رفتہ بچندے از فقرا کہ در آنجا حاضر بود نزدیک پانصد روپیہ بدست خود خیرات کردم این مسجد از آثار سلطان احمد بانی شہر احمد آباد است مثل برسہ در و در ہر طرف بازاری و مقابل در یکہ بجانب مشرق واقع شدہ مقبرہ سلطان احمد مذکور است و در آن گنبد سلطان احمد و محمد پیر او و قطب الدین بیریہ او آسودہ اند طول سخن مسجد غیر از مقصورہ یک صد و سہ در عست و عرض ہشتاد و نہ درع و بہ دوران ایوان ساختہ اند بعضی جاہد وسیع و سہ پاؤ فرش سخن از خشت تراشیدہ و ستونہا سے ایوان از سنگ خشت و مقصورہ مثل است بر سیصد و پنجاہ و چار ستون و بالاسے ستونہا گنبد زدہ اند طول مقصورہ ہفتاد و پنج درع و عرض

سے وسفت وزع اسناد فرش مقصودہ و محراب و ممبر از سنگ مرمر ترتیب یافته است و بر دو بازو سے پیشطاق و وسطا بر کار  
 از سنگ تراشیدہ مثل بر سر آشیانہ در غایت اندام نقاشی و نگارے کرده اند و بجانب دست راست ممبر متصل بکنج مقصودہ  
 شاه نشینے جدا کرده اند و از میان ستونہا بہ تختہ سنگ پوشیدہ اند و دوران را تا سفت مقصودہ بہ پنجہ و سنگ نشانیدہ اند غرض  
 آنکہ چون بادشاہ بہماز جمیعہ و عید حاضر شود با جمیعہ از مخصوصان و مقربان خود بران بالا رفتہ اداے صلوات نماید و آنرا اصطلاح  
 این ملک ملوکخانہ گویند و ہمانا کہ این تصریح و اعتیاد بکھنت ہجوم عام شدہ باشد و الحق این مسجد بنا سے ایست بغایت عالی  
 روز یکشنبہ بست و ہفتم بخانقاہ شیخ و بیہ الدین کہ نزدیک بدو تخیانہ بود رفتہ بر سر مزار ایشان کہ در سخن خانقاہ واقع است فاتحہ  
 خواندہ شد این خانقاہ را صادق خان کہ از امراسے عمرہ پررم بود ساختہ است شیخ از خلفا سے شیخ محمد غوث است با خلیفہ  
 کہ مرشد خلافت او مساجد کند و ارادت ایشان برہانی است روشن بر بزرگی شیخ محمد غوث شیخ و بیہ الدین بفضائل صدیقی و کمالات معنوی آراستگی و کثرت  
 پیش ازین سبے سال درین شہر و رعیت حیات سپردہ بعد از ان شیخ عبدالعزیز بصیت پدر بر سندان شاہنشستہ بغایت درویشی متراض بود چون  
 مشارالیم بچار رحمت ایزدی پوست زدنش شیخ اسد اللہ جانشین گشت و ہمدان زودی بجا لم بقاشانت و بعد از و برادرش شیخ حیدر صاحب سجادہ شد و  
 الحال در قید حیات است و بر سر مزار جد و آبای خود بخدمت درویشان و بیمار حال ایشان مشغول و اثر صلاح از نا صیہ روزگارش ظاہر چون عرس شیخ  
 و بیہ الدین در میان بود یکہزار و پانصد روپیہ بکثرت خرچ عرس شیخ حیدر عنایت شد یکہزار پانصد روپیہ دیگر کجیے از فقر آنکہ در خانقاہ  
 ایشان حاضر بودند بست خود خیر کردم و پانصد روپیہ بہ برادر شیخ و بیہ الدین لطف نمودم ہمچنین بہر کدام از خویشان نسوان ایشان  
 در خور استحقاق خرچی و زمین مرحمت شد و شیخ حیدر فرمودم کہ سببے از درویشان و مستحقان را کہ معرفتے بحال آنها داشته باشند  
 بجنور آورده خرچے زمین التماس نمایند روز مبارک شنبہ بیست و ہفتم بسیر رستم خان باڑی رفتہ یکہزار و پانصد روپیہ در  
 راہ تار کردم باڑی با اصطلاح اہل ہند باغ را گویند و این باغیست کہ بر اورم شاہ مراد بنام بسیر خود رستم ساختہ بود یک  
 جشن مبارک شنبہ درین باغ کردہ بچندے از بندہ ہاے خاص پایا عنایت کردم و آخر روز باغچہ جو علی شیخ سکندر کند و در  
 جو این باغ واقع است و انجیرش بغایت خوب رسید بود رفتہ شد چون میوہ را بدست خود چیدن لذتی دیگر دارد و من تا حال  
 انجیر سے بدست خود چیدہ بودم درین ضمن سرفرازی او ہم منظور بود بے تکلفانہ رفتم شیخ سکندر گجراتی الاصل است و خاسے از  
 معقولیے نیست و بر احوال سلاطین گجرات استخار تمام دارد و مدت ہشت نہ سال است کہ در سلک بندہ حاضر است چون  
 فرزند شاہ بہمان رستم خان را کہ از عمرہ بندہ ہاے اوست بکومت احمد آباد مقرر فرمودہ بود بالتاس آن فرزند رستم باڑی را



بنا سبت اسکے باد بچشم درین روز راجه کلیان زمیندار ولایت ایدر سعادت آستانوسی دریافتہ یک زنجیر فیل و نہ اسپ پیشکش گزارانید فیل را باد بچشم این از زمینداران مقبرہ سرحد گجرات است و ملک او متصل بکوہستان رانا واقع شد و سلاطین گجرات پیوستہ بر سر راجہ آنجا لشکر کشیدہ اند اگرچہ بعضی اطاعت گوئی کرده اند و پیشکش میدادہ نمایند خود بدین بیچ کدام نرفتہ اند بعد از آنکہ حضرت عرش آشیا سنہ فتح گجرات فرمودہ اند افواج منصورہ بر سر او تعین شد چون خلاصی خود را منحصر در اطاعت و فرمان پذیرے یافت تا گریزندگی و دولتخواہی اختیار نمودہ سعادت آستانوس شافت و از ان تاریخ و رسک بندہ با قسطنطنیہ است و ہر کس بجا دست احمد آباد تعین می شود بدین او آمدہ در وقت کار و خدمت با جمعیت خود حاضر می شود روز شنبہ غرہ ماہین سنہ چندین کہ از عمرہ زمینداران این ملک است دولت آستانوس دریافتہ نہ سپ پیشکش گزارانید روز یکشنبہ دوم راجہ کلیان زمیندار ایدر ولید مصطفیٰ و میر فاضل فیل عنایت شد و شنبہ لشکار بازرہ سوار شدہ قریب بہ پانصد روپیہ در راہ نثار کردم درین تاریخ ناشپاتی از بدخشان رسید روز مبارک شنبہ ششم سیر باغ فتح کہ در موضع سیر خیر واقعست شافتہ کنزار و پانصد روپیہ در راہ نثار کردم چون مزار شیخ احمد کٹو بر سر راہ واقع بود نخست بدانجا رفتہ فاتحہ خواندہ شد کٹو نام مقبرہ است از سرکار ناگور و مولد شیخ از آنجا است شیخ در عهد سلطان احمد کہ بانی شہر احمد آباد بودہ اند و سلطان احمد بایشان ارادت و اخلاص تمام داشت و مردم این ملک را با بغریب اعتقاد است ایشان را از اولیائے کبار می دانند و در ہر شب جمعہ خلق انبوه از وضع دشریف بزیارت ایشان حاضر می شوند سلطان محمد پسر سلطان احمد مذکور عمارات عالی از مقبرہ مسجد و خانقاہ بر سر مزار ایشان بنا نہادہ و متصل بمقبرہ در ضلع جنوب تالی کلان ساختہ دو در آن را بسنگ و آہک ریختہ بر آورده و با تمام این عمارات در زمان قطب الدین ولد محمود مذکور شدہ مقبرہ چندی از سلاطین گجرات بر کنار تال در طرف پاسے شیخ واقع است و در ان گنبد سلطان محمود بیکرہ و سلطان مظفر پسر او و محمود شہید نیرہ سلطان مظفر کہ آخرین سلاطین گجرات است آسودہ اند بیکرہ بزبان اہل گجرات بروت برگشتہ را گویند و سلطان محمود بروت پاسے کلان برگشتہ داشت باین نسبت بیکرہ میگفتہ اند و متصل بمقبرہ ایشان گنبد خوانین آنهاست و بے تکلف مقبرہ شیخ بنایت عمارت عالی و جائے نفیس است و از روسے قیاس تخمیناً پنجاک روپیہ صرف این عمارت شدہ باشد و اسرار علم بالصواب بعد از فراغ زیارت بہ باغ فتح رفتہ شد

ملہ شیخ احمد کٹو لقب جمال الدین در دہلی سال ہفتصد و سے دہشت بزاد از بزرگ زادگان آنجا است مرید خلیفہ بابا اسحاق مغربی است نام اول نصیر الدین از نیرنگی پسر نیلے در دوران باد از بگاہ خود جدا شدہ پس از روزگار خدمت بابا اسحاق مغربی سعادت اندوخت و دانش صوری و معنوی گرد آورد و در زمان سلطان احمد گجرات رفت و خود و بزرگ او را پذیرفتند و بنیایش گری برخاستند پس سفر عرب و عجم نمود و بے بزرگان را در یافت خواجگاہ میر گنج احمد آباد ۱۲۰ آئین بکبری

۱۲۰



این باغ در زینے واقع است که سپه سالار خاننجانان آتالیق بانو که خود را بمظفرخان مخاطب ساخته بود جنگ صفت کرده شکست داده ازین جهت باغ فتح نام نهاده و اهل گجرات فتح باڑی می گویند و تفصیل این اجمال آنکه چون بیامن اقبال حضرت عرش آشیانه ملک گجرات مفتوح گشت و بنوبست افتاد و اعتمادخان بعرض رسانید که این پسر بلبیا نیست و چون از سلطان محمود فرزند نامند و از اولاد سلطین گجرات نیز هیچ کس نبود که بسطنت بر داریم تاگزیر صلاح وقت را منظور داشته چنین ظاهر ساختیم که این پسر محمود است و سلطان مظفر نام کرده بسطنت بر داشتیم و مردم بنا بر ضرورت قبول این سخن کردند چون آنحضرت قول اعتمادخان را درین سواد محترم بریدارفتند او را وجودی نهاده و در میان خواصان خدمت میکرد و توجه بحال اومی فرمودند بنا برین از فقیر گریخته گجرات آمده چند سال در پناه زمینداران روزگار بسر برد با آنکه شهاب الدین احمدخان را از حکومت گجرات معزول ساخته اعتمادخان را بجای او تعیین فرمودند جمعی از نوکران شهاب الدین خان که دل نهاد گجرات بودند از وجدائی گزیده بامید نوکری اعتمادخان در احمدآباد ماندند بعد از آن که اعتمادخان بشهر در آمد بدو رجوع آورده اقبال از جانب او نیافتند و ریس رفتن نزد شهاب الدین خان داشته نه راس ماندن در احمدآباد چون از همه جهت ناامیدی دست داد چاره کار منحصر بران دیدند که خود را بنور ساینده او را دست آورند و فساد سازند و باین عزیمت مشغول شدند بقصد سواران جماعت نزد بنورفته او را با لوبند کاغذی که بنور پناه او بود برداشته متوجه احمدآباد شدند و تا رسیدن بجوالی شهر سیار از بیدولتان واقع طلب باو پیوستند و قریب هزار سوار از مغول و اهل گجرات جمع شدند چون اعتمادخان ازین سانحه و قوت یافتند شیرخان نام پسر خود را در شهر گذاشته خود بطلب شهاب خان که توجه درگاه شده بود شتافت تا با او تسکین این شورش دهد با آنکه اکثر از مردم خوب از وجدان شده بودند از نقوش پیشانی بازمانده حانیز حرف بیوفائی میخواند چاره بر فاقه اعتمادخان عطف عنان نموده قضا را پیشتر از رسیدن اینها بنور حصار احمدآباد آورده بود و دولتخواهان در سواد شهریه ترتیب صفوف برداختند و مفسدان از قلعه برآمده بعرض کارزار شتافتند و چون فوج اهل ادبار نمودار شدند از نوکران شهاب خان بازمانده بودند همه بیکبار راه حقیقه سپرده بغنیم پیوستند و شهاب خان شکست خورده بصوب بلین که در تصرف بندها س بادشاهی بود شتافت چشم دنگاه او بگارت رفت و بنو باین مفسدان منضمها و خطاها داده بر مطرب الدین محمدخان که در پرگنه برده بود رفت و نوکران مشارالیه نیز بروش نوکران شهاب خان طریق بیوفائی سپرده جدائی اختیار نمودند چنانچه شرح این وقایع در اکبرنامه تفصیل مسطور است آخر قطب الدین محمدخان را قول داده بدرجه شهادت رسانید و مال و اموال او که در برابر

خزانہ مروی باشی کہ پوریتا مارچ حادثات رفت و تریس باگیل پنج ہزار سوار در اندک مدت برگردا فرجام آمدند چون صورت وقوع  
 بعضی حضرت عرش آشیانی رسید میرزاخان خانان پیرم خان را با سبب سے از بہاوران زرم جو سے بر سر او تعین فرمودند و روزیکہ  
 میرزاخان بوالی شہر رسید و مسعود و تاقبال آراستہ تختہ ہشت ہزار سوار داشت و جو با سے ہزار سوار و برابر آمدہ عساکر او بار  
 اثر و در ترتیب داد و بعد از قتال وصال بسیار شہید ہوئے و فیروز زنی بر علم و دلچاہی و زہد و پختگی سے خوردہ کمال تباہ راہ او بار  
 پیش گرفت پدرم بجا و سے این فتح منسوب ہوئی ہزارہی و خطاب خان خانانی و حکومت ملک گجرات میرزاخان عنایت نمودند باقی  
 کہ خان خانان در عرصہ کارزار ساختہ برکنار و ریاست سامرتھی واقع است و عمارت عالی با صنف در خوران مشرف بر دریا  
 بنا نمادہ و اطراف باغ را دیوار سے از سنگ و آہک در غایت استحکام کشیدہ و این باغ یکصد و بیست جریب است و تکلف  
 سیرگاہ خوشی است کہ در ملک و وہ پیرم شہہ باشد مرا خود نیکی را و نتا تو ان گفت کہ در تمام گجرات مثل این باغے نباشد  
 جشن مبارک شنبہ کردہ بہ بندھانے خاص پانچ نایب نمودم و شب در آنجا بسر بردہ آخر صا سے روز جمعہ بشہر و آمدم قریب ہزار  
 روپیہ و راہ تبار شد درین وقت با شبان امراض رسانید کہ چند و نہت گل چینیہ از بالا کے صفہ کہ مشرف بر دریا است نوکر مقرب خان  
 بریدہ از شہیدان این حرف خاطر آزر دہ گشت و خود متوجہ تحقیق و باغ خواست شدم چون ثبوت پیوست کہ این فعل زشت از و سزودہ  
 حکم فرمودم کہ ہر دو انگشت ابہام اورا قطع کردند تا موجب عبرت دیگران شود و ظاہر نیست کہ مقرب خان را ازین معنی اطلاعی  
 بنودہ والا در ہان وقت بسزا میرزا میرزا روز شنبہ پانزدہم کو توال شہر و سے را گرفتہ آورد کہ پیش ازین چند دفعہ اورا بدزدی  
 گرفتہ ہر بار عضو سے از اعضایش بریدہ بودہ کہ تہ دست راست و بار و دم انگشت ابہام دست چپ و دفعہ سوم گوش چپ  
 و نوبت چہارم پے ہر دو پا و بار آخر بینی و معذاترک کار خود نکرودہ دوش بخانہ گاہ فروشی برزدیدن آمدہ بود قضا را صاحب خانہ  
 خبردار شد و اورا گرفت و زو چند زخم کار و بگاہ فروش زدہ اورا ہلاک میسازد درین شور و غوغا خویشان او ہجوم آوردہ دزد  
 رامی گیرند فرمودم کہ دزد را بخویشان مقتول جو انہا نیندازد اورا قصاص رسانند۔

ہم در سر آن روسے کہ در سرداری

روز کم شنبہ و از ہم مبلغ سہ ہزار روپیہ بخلت خان و تقد خان سپردہ شد کہ فروا بر سر مزار شیخ احمد کھڑو رفتہ بہ فقرا و ارباب استحقاق کہ  
 در آن بقعہ توطن دارند قسمت نمایند روز مبارک شنبہ سیزدہم بہ تریل فرزند شاہ جہان فتح جشن مبارک شنبہ در آنجا ترتیب یافت و کجیہ از  
 بندہ کے خاص پیار محبت شد و قبل سدر متین را کہ در فیضان خاصہ بجلدی و شبک پائی و خوش جلوی امتیاز تمام داشت و بہر سبب

هم خوب میدیدند از نیلان اول اول بود و حضرت عرش آشیانی بغایت این را دوست میداشتند چون فرزند شاه جهان بسیار مانع بود  
و مکرر التماس نمود بچاپاره شده با ساز طلا از زنجیر و غیره با یک ماده فیل درین روز بان فرزند مرحمت فرمودم و یک لاک و رب  
و دکلاسه عادل خان انعام شد و درین دلا بعضی رسید که مکرم خان و معظم خان کلبا صاحب صوبگی ارژویسه سرفراز است فتح ولایت  
خورده کرده و راجه آنجا گرنجیه براج هندوه رفته است و چون از خانزادان لایق تربیت بود منصب او را از اصل و اضافه سه هزار نیت  
و دو هزار سوار حکم فرمودم و بغایت تقاره و اسپ و خلعت سرفراز ساختم در میان سرحد ولایت ارژویسه و کولکنده و وزمیندار  
واسطه بودند یکی راجه خورده دوم راجه هندوه ولایت خورده بود بصرف بندها سے درگاد در آمد بعد ازین نوبت راج هندوه  
است بکرم آئی امید چنان است که قدم همت پیشتر هم بگذرد و درین وقت عرض داشت قطب الملک بفرزند شاه جهان رسید که چون  
ملک من بسرحد بادشاہی قریب شده و مرا نسبت بندگی باین درگاه است امیدوارم که بکرم خان فرمان شود که دست نصرت  
بلاک من دراز سازد و این وسیله است بر جرأت و جلالت او که شل قطب الملک همسایه از دور حسابست و درین تاریخ اگر ام خان  
پسر اسلام خان به فوجداری فچپور و لواحق آن سرفراز ساخته خلعت و فیل مرحمت نمودم چند رسیدن زمیندار بلو و خلعت و اسپ و  
فیل متازگشت و بلاچین قاتشال فیل عنایت شد و هم درین وقت مظفر پسر میرزا باقی ترخان سعادت آستا بنوس دریافت والد  
او و دختر باره زمیندار کج بود چون میرزا باقی بر حمت حق پیوست در ریاست شطه میرزا جانی رسید از تو هم میرزا جانی پناه بر زمیندار مذکور  
برده از طفولیت تا حال در آن حد و گذرانیده ورنیولا که نزول سوکب اقبال با حمد آباد اتفاق افتاد آمده ملازمت نمود اگر چه  
در میان مردم صحرائی نشو و نما یافته و از رسم و عادت بیگانه است غایتاً چون اسله انبهار نسبت خدمتگارسے و حقوق بندگی از  
زمان حضرت صاحبقران ثانی انارالند بر بانه باین و در مان عالیشان ثابت است رعایت احوال او لازم شمرده بالفعل دو هزار  
روپیہ خریچه و خلعت عنایت فرمودم و منصبی که در خور حال او باشد مرحمت خواهد شد شاید که در سپاهگر بیا خود را خوب ظاهر سازد و روز  
ببارک شنبه نسبت دوم باغ فتح رفته سیر گل سرخ کرده شد یک تخمه خوب شکفته بود درین ملک گل سرخ کمتر میشود در ریاست جانیقدر  
غنیست بود شقایق تراش هم بد نبود انجیر با سے رسیده هم داشت چند انجیر بدست خود چیدم آنکه از همه کلان تر بود وزن فرمودم هفت  
و نیم توله وزن در آمد درین تاریخ هزار و پانصد خرپزه کاریز که خان عظم پیشکش فرستاده بود رسید هزار خرپزه به بندها سے که در  
رکاب بودند انعام شد و پانصد خرپزه باهل محل و چهار روز درین باغ بعیش و کامرانی گذرانیده شب دوشنبه نسبت چهارم بشهر آدم  
ازین حسره پزه چند سے بمشایخ احمد آباد عطا شد و باعث تعجب آنها گشت که در ملک گجرات خرپزه بغایت زیبون دیده میشود



از خوردن این خیر پزه حیران ماندند که در عالم چنین نعمتی هم بوده است روز مبارک مشنبه بست و ہفتم در باغچہ بکینہ نام کہ در درون  
 دو تہا واقع است و آنرا یکے از سلاطین گجرات ساختہ اند بزم پیالہ ترتیب یافت و بندہ ہا سے خاص بساغر ہا سے لہر تیر عنایت  
 سرخوش گشتند یک تختہ انگور درین باغچہ بہ کمال رسیدہ بود حکم فرمودم کہ جبے از بندہ ہا کہ پیالہ خوردہ اند خوشہ ہا سے انگور بدست  
 خود چیدہ مزہ سازند روز دوشنبہ غزہ اسفندار نڈاز احمد آباد کوچ فرمودہ رایات مراجعت بصوب مالوہ برافراشتہ و تا دو تہا  
 کہ در کنار تال کا کہ یہ ترتیب یافتہ بود شاکر کنان شافتم سہ روز درین منزل مقام واقع شد روز مبارک شنبہ چارم پیشکش مقرب خان  
 بنظر گذشت تختہ کہ نفاست داشتہ باشد و خاطر بان رغبت کند بود و از ہین خجالت پیشکش را بفرزند ان خود دادہ کہ در درون محل  
 گذرانند از جواہر و مرصع آلات و اشمہ موازی یک لک روپیہ را قبول نمودہ تمہ را با و بخشیدم از اسپان کچی ہم قریب بعد اس گرفته شد  
 اما سپ بر جتہ نبود کہ تعریف توان کرد روز جمعہ پنجم شش کردہ کوچ کردہ بر کنار دریا سے احمد آباد نزول اجلال اتفاق افتاد چون فرزند  
 شاہ بہان رستم خان را کہ عمدہ بند ہا سے اوست ب حکومت گجرات میگذاشت بالتماس آن فرزند علم و تقارہ و خلعت و خنجر مرصع عنایت  
 فرمودم تا حال درین دولت رسم نبود کہ بنوکر شاہزادہ ہا علم و تقارہ مرحمت خود چنانچہ حضرت عرش آشیانی با کمال شفقت و مہربانی کہ بمن پیشکش  
 تجویز خطاب و علم و تقارہ بامرا سے من فرمودہ بود چون توجہ واقفات من نسبت بآن فرزند نہ بجدیت کہ در بیج مرتبہ از مراتب اعلیٰ  
 اورا از دست تو انم داد و در واقع فرزندیت شایستہ و بہم عنایتی زمیندہ و در عنفوان عمر و دولت بہر جانب کہ روسے ہمت نہادہ  
 آن ہم را خاطر خواہ من صورت دادہ و بہدین روز مقرب خان رخصت وطن یافت چون مزار قطب عالم پدیر شاہ عالم نجاری کہ در موضع  
 بنوہ واقعت بر سر راہ بود خود با نجارتہ پانصد روپیہ بقیان آن مقام خیر کردم روز شنبہ ہشتم در دریا سے محمود آباد بکشتی کشتہ شکار  
 ماہی کردہ شد بر کنار آب مذکور مقبرہ سید مبارک نجاری واقعت کہ از امر اسے عمدہ گجرات بودہ و این عمارت را بعد از وفاتش سید  
 میران ساختہ و بنایت گنبدیت عا سے بر دور آن حصاریت از سنگ و آہک و در نہایت استحکام ترتیب یافتہ تخمیناً از دو لک روپیہ بیشتر بچ  
 شدہ باشد مقبرہ سے سلاطین گجرات کہ بنظر در آمدہ ہیچکدام وہ یک این نیست ہر چند انہا صاحب ملک برودہ اند و این نوکر غایتا ہمت و توفیق  
 خدا داد است ہزار آفرین بر فرزندی کہ مقبرہ پدیر خود را چنین ساختہ۔

احمد آباد

کروماندہ بگیتی یادگار سے \*

روز یکشنبہ مقام فرمودہ شکار ماہی کردہ شد چار صد ماہی بدام اوقتا و از انجملہ یک ماہی بے پولک بنظر درآمد کہ آن را سنگ ماہی گویند پیشکش  
 بنایت کلان دہر آمدی نمود فرمودم کہ در حضور چاک کردند از میانش ماہی پولک داری برآمد کہ تازہ فرو بردہ بود و ہنوز تیرے در و فرستہ



حکم کردم که هر دو را وزن کنند سنگ ماهی شش و نیم سیر نظر در آمد و آنرا که فرد بوده بود قریب بدو سیر ظاهر شد روز دو شنبه هشتم چهار کرده  
 و یک پاؤ کوچ فرموده در موضع موده منزل شد مردم اینجا تزلزل برسات گجرات میگردند قضا را شب گذشته و امروز تا چاشت خیلگی باران  
 شد و گرد و خاک فرو نشست چون این ملک ریگ بوم است یقین که در برسات گرد و خاک بنا شد و گل و لاله نشود صحرا با سبزه خرم  
 گردد و خوب ابر بود بهر حال نمونه از برسات هم دیده شد روز شنبه پنج و نیم کرده کوچ نموده در کنار موضع جریما نزد اقبال انقادین  
 منزل خبر رسید که مانسنگه سیوڑه جان بالکان جنم سپرده تفصیل این اجمال آنکه سیوڑه گروهی ماند از ملاحده هنوز همیشه سر و پا برهنه می باشند  
 حجه سوسه سر و ریش و پروت می کنند و بعضی می تراشند و لباس دوخته نمی پوشند و مدار اعتقاد آنها برین است که هیچ جاندار را آزرده  
 بناید ساخت و طایفه بانیه آنها را پیرو مرشد خود میدانند بک سجده و پرستش می نمایند و این سیوڑه با دو فرقه اندکی را پتاگویند و دیگر  
 که تهل مانسنگه مذکور سردار طایفه که تهل بود و با چند کلان گروه پتا هر دو پیوسته در خدمت حضرت عرش آشیانی می بودند چون آنحضرت شفق  
 شد نزد خسرو گنجیت دین از پله او ایلتار کردم را سسنگه برتیه زمیندار بیکانیر که برین تربیت و لوازش آنحضرت برتیه امارت رسید و بود  
 از مانسنگه مذکور مدت سلطنت و پیش آمدن احوال مرا می پرسید و آن سیاه زبان که خود را در علم نجوم و تسخیرات ما هر میگفت باومی گوید که  
 نهایت سلطنت ایشان تا دو سال است و آن خوف مبهوت با اعتقاد این سخن بر خصصت بوطن خود رفت و بعد از آن که حق جل سبحان این  
 نیاز مند را بکرم و لطف خود برگزیده بهم نشان فتح و فیروزی بستاند خلافت شکن گشتم شرمنده و سرفکنند بدرگاه آمد و خاست احوال او در  
 جاسے خود گزارش بافته القصد مانسنگه مذکور در همان سه چهار ماه بعلت جذام مبتلا شد و اعضایش از هم رخت تا حال بزنگانی که مرگ  
 ازان براتب بهتر است در بیکانیر روزگار بسری برود و نیوالا او را بیاد آورده حکم طلب فرمودم در اثنا سه ماه که بدرگاه می آوردند  
 از غایت توهم زهر خورده جان بالکان جنم سپرد و هرگاه نیت این نیاز مند درگاه ایزدی مصروف بر عدالت و خیر باشد یقین که هر کس که در  
 حق من بداندیشه در نور نیت خود خواهد یافت طایفه سیوڑه در اکثر بلاد هندی باشد غایتاً در ملک گجرات چون مار سووا و خرمید و فرخت  
 بر بانیانست سیوڑه بیشتری باشد و غیر از تجانه منازل بجهت بودن و عبادت کردن آنها ساخته اند که در حقیقت دارالفساد است ازن  
 دو ختر خود را پیش سیوڑه های فرستند و اصلاحی و ناموس در میان نیست و انواع فساد و بیبایگی از آنها توقع می آید بنا برین حکم  
 با خرج سیوڑه با فرمودم و فرامین باطراف فرستاده شد که هر جا سیوڑه باشد از قلمرو من بر آوردند روز کم شنبه دهم بشکار رفت  
 و ونبله گاویکی زویکی ماده به بندوق زدم درین روز سپرد لا و رخا ازین که بجایگیر بدیش نخواه بوده آمده سعادت زمین بوسس  
 دریافت و اسب کچی پیشکش گذرانیده نهایت خوش شکل است و خوش سواری تا بک گجرات در آمده ایم باین خوبی اسب پیشکش

نیاورد و قیمتش ہزار روپیہ حکم شد روز مبارک شنبہ یازدہم در کنار مال مذکور بزم پیاہ ترتیب یافت و جمعے از بندہ ہائے درگاہ را  
 کہ بخدمت این صوبہ تعیین شدہ بودند مشمول عواطف و نوازش بیدین ساختہ رخصت فرمودم از جملہ شجاعت خان عرب را بمنصب  
 دو ہزار و پانصد یزات و دو ہزار سوار از اصل و اضافہ سر فرار فرمودہ نقارہ و سپ و خلعت عنایت شد و بہت خان را بمنصب ہزار  
 و پانصدی و ہشتصد سوار سر فرار ساختہ خلعت و فیل لطف نمودم کفایت خلن کہ بخدمت دیوانی صوبہ مذکور اختصاص دار و ہزار و دو  
 صدی و سیصد سوار از اصل و اضافہ ممتاز گشت معنی خان بخشی با سپ و خلعت سر فرار شد خواجہ عاقل را بمنصب ہزار و پانصدی  
 و شش صد و پنجاہ سوار از اصل و اضافہ اختصاص بخشہ بخدمت بخشی گری احدیان تعیین فرمودم و بخلاب عاقل خلنے ممتاز  
 یافت و سے ہزار و رب بولیل قطب الملک کہ پیشکش آورده بود انعام مرحمت شد درین تاریخ فرزند شاہ جهان اتارو بہ کہ از فراہ بہت  
 او آورده بودند بنظر گذارند کہ تا حال باین کلائے دیدہ نشدہ بود فرمودم کہ وزن کنند ہی میت و نہ ماشہ و انار پیل و نیم تول  
 یوزن و را آمد در جمعہ دوازدهم بشکار رفتہ دو نیکہ گاؤیکے نزدیکے مادہ شکار شد در روز شنبہ سیزدہم سہ نیکہ گاؤ و دو نیکہ مادہ  
 بہ بندوق زوم روز یکشنبه چارہم بشیخ اسمعیل و شیخ محمد غوث خلعت و پانصد روپیہ خیرے عنایت فرمودم روز دوشنبہ پانزدہم  
 بشکار رفتہ دو مادہ نیکہ گاؤ بہ بندوق زوم روز سہ شنبہ شانزدہم مشایخ گجرات را کہ بکشتاعت آمدہ بودند مرتبہ دیگر خلعت و خوجی  
 بار ارضی مدد معاش دادہ رخصت فرمودم و بہ ہر یک از انہا کتابے از کتاب خانہ خاصہ مشمل تفسیر کشاف و تفسیر حسینی در وصف اللہ جل  
 مرحمت شد و بر پشت آن کتب تاریخ آمدن گجرات و مرحمت نمودن کتاب مرقوم گشت درین مدت کہ شہرا احمد آباد از نزول را بات  
 جلال آراستگی داشت شغل شبانہ روز سے من این بود کہ از باب استحقاق را بنظر آورده زو زمین عنایت فرمایم و با آنکہ شیخ احمد  
 صدر و چندے از بندہ ہائے مزاجدان تعیین شدہ بودند کہ در دیشان و مستحقان را بلا زمستانی آورده باشند و با فرزند ان شیخ محمد غوث  
 و شیرہ مشیخ وجیہ الدین و دیگر مشایخ نیز حکم فرمودہ بودم کہ از باب استحقاق ہر جاگمان داشتہ باشند بخدمت حاضر سازند و ہمچنین در محل  
 چندے از عورات ہمین خدمت مقرر بودند کہ ضعیف ہا را بنظر بگیرانند و ہر کسے بہت مصروف آن بود کہ چون بعد از سالہا مثل  
 من بادشاہی بطالع فقر سے این ملک آمدہ باشد باید کہ بیچ احدی محروم نماند و حق تعالی شاہاست کہ درین عزیمت کوتاہی  
 نکرده ام و بیچ وقت ازین شغل فارغ بنودہ ام اگرچہ از آمدن احمد آباد اصلاً مخطوطا نشدہ ام غایتاً خاطر حقیقت شناس را باین خوبند  
 دارم کہ آمدن من موجب رفاهیت حال جمعے کثیر از در دیشان شد و خلقی بنوار سید روز سہ شنبہ شانزدہم کوکب پسر قمر خان را کہ  
 در بر پانور بلباس فقر و آمدہ سر بسجورائے غربت نہادہ بود گرفتہ آوردند و شرح این برسم اجمال آنکہ کوکب پسر عبد الطیف قزوینی

۱۰۷

است کہ از سادات سیفی بوده و نسبت خانزادہی موروثی باین درگاہ وارد از تعینات لشکر دکن بود گو یار و زے چند دوران لشکر  
 پتنگستی و پریشانی میگذرانید و چون دستے بود کہ باضافہ منصب سر قزاقی نیافتہ بود تو ہم بے عنایتی من علاوہ آن میشود و از  
 آشوب خاطر و تنگ جوشلگی بلباس تجرد درآمدہ سر بھجرا سے آوارگی می بند و در عرض شش ماہ تمام ملک دکن را از دولت با  
 و بید رویا پور و کرناٹک و گل کتدہ سیر کردہ بہ بندر ایل میرسد و از آنجا بکشتی نشسته در بندر کومہ می آید و بندر سورت و بروج و دیگر  
 قصبات را کہ در سہ راہ واقع بود سیر نمودہ با حمد آبا و میرسد درین وقت زاہد نام یکے از نوکران فرزند شاہجہان اورا گرفتہ بدرگاہ  
 آورد و حکم فرمود کہ بانبندگران بجنور آوردند چون بنظر درآمد پرسیدہ شد کہ باوجود حقوق خدمت پدرو وجود نسبت خانزادگی عہت  
 این بے سعادتے چه بود عرض کرد کہ در خدمت قبلہ و مرشد حقیقی دروغ نمی توان گفت راستی آنکہ پیش ازین امیدوار مرحمت  
 بودم و از نیکہ طالع موافقت نکرد ترک تعلقات ظاہری نمودہ سرا سیمہ رو بودی غربت نہادم چون از گفتارش آثار صدق ظاہر  
 بود و در دم اثر کرد و از ان شدت فرو آمدم و پرسیدم کہ درین گشتگی عادل خان و قطب الملک و عنبر بیچ کدام را دیدہ معروض شدت  
 کہ ہر گاہ طالع من درین درگاہ مدد نکرده باشد و ازین دولت کہ بحریست بیکران لب تشنہ مرادماندہ باشم حاشا کہ بچشمہ سارا آنہا لب  
 بہمت تا ترسازم و بریدہ باد سرے کہ بسجود این درگاہ رسیدہ باشد و بدگرے فرود آید از روزیکہ قدم بودی غربت نہادہ ام  
 تا حال و قایح خود را بطریق روزنایچہ بریاضی ثبت نمودہ ام حقیقت احوال من از آنجا ظاہر خواہد بود این حرف بیشتر موجب رحم  
 گشت و مسودات اورا طلبیدہ خواندم معلوم شد کہ درین گشتگی و غربت محنت دریا صنت بسیار کشیدہ و اکثر پیادہ گردیدہ  
 و بقوت ناگزیر عاجز گردیدہ ازین جہت خاطر با و مہربان شد و روز دیگر بجنور طلبیدہ بند از دست و پائش فرمودم کہ بردارند و خلعت  
 واسپ و ہزار روپیہ خرچہ عنایت شد و منصب اداچہ بودہ پانزدہ اضافہ مرحمت نمودم و چندان اظہار لطف و عنایت فرمودم کہ ہرگز  
 در مہلہ او نگذشتہ بود بزبان حال این بیت میگفت۔

اینکہ می بینم بہ بیدارست یارب یا بجاوب

خویشتن را در چنین نعمت پس از چندین غلب

روز کم شبہ ہفتہ ہم شش کردہ کوچ فرمودہ و در مقام بارہ سید نور زول اقبال اتفاق افتاد پیش ازین مذکور می گشت کہ در کشمیر  
 اثر و بانے ظاہر شد و درین تاریخ عرض داشت واقع لیس آنجا رسیدہ نوشتہ بود کہ درین ملک علت و با اشتہا تمام یافتہ و کس بسیار تلف  
 میشود باین طریق کہ روز اول در دسروتپ ہم میرسد و خون بسیار از بینی می آید و روز دوم جان بحق تسلیم می کند و از خانہ کہ یکس  
 فوت شد تمام مردم آن خانہ در معرض تلف اند و ہر کہ نزد بیماری یا مردہ برود بہان حال بتلامی گردد و از جملہ شخصی مردہ بود او را



بربالا سے گاہ انداختہ شستہ اند افتاقا گاوسے آمدہ ازان گاہ می خورد می میرد و بعد ازان سگے چند از گوشت آن گاو خوردہ تمام مردہ اند و کار تا بجای رسیدہ کہ از توہم مرگ پدر نزدیک سپرد سپس نزد یک پدر نمی رود و از غرایب آنکہ در محکمہ کہ ابتدا سے بیماری از آنجا شدہ بود آتشی در گرفتہ قریب بسہ ہزار خانہ در آن محکمہ سوز و در آشنائے طفیلی این حادثہ صباحی کہ اہل شہر و مواضع و نواحے برئی خیزند شکل مستدیری بر درھائی خانہ ظاہر شدہ می بینند سہ دایرہ کلان بر روی ہم دود دائرہ اوسط و یک دائرہ خود دیگر دوائر کہ میان آن بیاض ندارد و این اشکال در ہمہ خانہا ہم رسیدہ و در مساجد نیز ظاہر میگردد و از روز یکہ آتش افتادہ و این اشکال نمایان گشتہ فی الجملہ تحقیقی درو با میگویند کہ شدہ است چون این مقدمہ غرابت تمام داشت نوشتہ شد غایتاً بقانون خود راست نمی آید و عقل من قبول این معنی نمی کند و العلم عند الله امید کہ حق جل سبحانہ تعالیٰ بر بندہ ہائے گناہ گار خود مہربان گردد و ازین بلیہ بالکلیہ نجات یابند روز مبارک شنبہ ہزدم و ونیم کردہ کوچ نمودہ در کنار آب ہی منزل شد درین روز زمیندار جام دولت زمین بوس دریافتہ پنجاہ راس اسپ پیشکش و صد مہر و صد روپیہ نذر گذر آیند نامش حساب است و جام لقب است ہر کس کہ جانشین شورا و راجام میگویند و این از زمینداران عمدہ ملک گجرات است بلکہ از راجہاے نامی ہندوستان است ملکش بدریایے شور متصل است پنج شش ہزار سوار ہمیشہ بیدار و در وقت کار تاودہ دوازودہ ہزار سوار ہم سلمان میتوانند و در ولایت اداسپ بسیار ہم میرسد چنانچہ تاودہ ہزار روپیہ اسپ کچی خرید و فروخت میشود بر اہم مذکور خلعت عنایت فرمودم و ہمدین روز پنجمی نرائن راجہ ولایت کوچ کہ در اقصائے بلاد بنگالہ واقعست سعادت آستا بنوس دریافتہ پانصد مہر نذر گذر آیند و بقایبت خلعت و خیر مرصع سرفراز گشت نوازش خان سپر سعید خان کہ بجاوست ولایت چونکہ وہ تعیین بود بدولت زمین بوس استسما و یافت روز جمعہ نوزدہم مقام شد روز شنبہ بستم چار کردہ پاکو کم کوچ نمودہ بر کنار تال جنود نزول نمودم روز یکشنبہ بست و یکم چار کردہ ونیم کوچ کردہ در کنار تال برد و ال فرود آمدہ شد درین روز خبر فوت عظمت خان گجراتی کہ بحبت بیماری در احمد آباد مانده بود بمساح جلال رسید و از بندھائے مزاجدان بود و خدمات نیک ازو سے می آمدہ از حقیقت ملک دکن و گجرات وقوت تمام داشت خاطر حق شناس از خبر فوت او گرانی پذیرفت در تال مذکور گیاست بنظر درآمد کہ بچہ در سیدن انگشت و پاسر چوبے برگمائش نیز ہم می آورد و بعد از زمانے باز شگفتہ میگردد و در گوش از عالم برگ درخت ترہندی است نامش بعربی شجر الحیاء است و ہندی بختی میگویند و لاج بعینہ حیا است چون از رسیدن دست و انگشت سر ہم می آرد ازین حبت بہ حیا نسبت کردہ اند بے تکلف خالی از غرایب نیست و نامش را ہم نغزک یافتہ اند و میگویند کہ در خشکی ہم میشود روز و شنبہ بیست و دویم مقام شد قرادان خبر



آورند کہ درین نزدیکی شیرسیت کہ بمردم را بگذری مزاحمت و آسیب میرساند و در بیشتره که میباشند کله و استخوان چندے از آدمیان  
 که تازه خورده بود و دیده شد بعد از دو پھر روز بشکاران شیرسواری نموده بیک زخم بندوق کارش سائتم اگر چه شیرکلان بود عاتیا از نیمسم  
 کلان تر بار بار زده شد از جمله شیرے که در قلعه ماند و زده بودم هشت و نیم من بود این هفت و نیم من بوزن در آمدن کین از آن کمتر و در شنبه  
 بیست و سویم سه و نیم کرده و کسرے کوچ نموده برب آب بایب نزول نمود روزم شنبه بیست و چهارم قریب بسشش کرده طے نموده  
 در کنار تال ہمدہ منزل شد روز مبارک شنبه بیست و پنجم مقام فرمودہ بزم میالہ ترتیب یافت و بندہ واسے خاص بساغر عنایت خوش  
 گشتند نوازش خان را بمنصب سه ہزاری و دو ہزار سوار کہ اصنافہ پانصدی ذات باشد سرفراز ساختہ و خلعت و قیل مرحمت  
 نموده رخصت جاگیر فرمودم و محمد حسین سبک را کہ بخت اقبال اسپان را وار ببلج فرستادہ شدہ بود درین تاریخ بدرگاہ رسیدہ سعادت  
 زمین بوس دریافت از اسپان آورده او یک اسپ ابرش بقایت خوش رنگ و خوش بست است تا حال باین رنگ ابرش  
 دیدہ نشدہ بود و چند راہ دار دیگر خوب آورده بود پناہران اورا بخطاب تجارت خانی سرفراز فرمودم روز جمعہ بیست و ششم پنج کرده  
 و یک پاوے نموده و موضع جالود منزل شد و راجہ چھمی نرائن عموی راجہ کوچ کہ الحال ملک گجرات را با و عنایت فرمودہ ام اسپ عنایت  
 کردم روز شنبه بیست و ہفتم سه کرده کوچ کرده در مقام بودہ نزول اجلال اتفاق افتاد روز یکشنبہ بیست و ہشتم نچکرہ طے نموده کنار قصبہ  
 و حد کہ این قصبہ سرحد گجرات و مالوہ است محل نزول را یات جلال گشت پہلوان بہا و امین برق انداز بچہ لنگوری را با بزی بہ  
 ملازمت آورده عرض نمود کہ در راہ یکے از تو بچیان این بندہ لنگور مادہ را کہ بچہ خود را در سینہ گرفته بر بالاسے درختی نشستہ بود پسند  
 و آن سنگ دل رحم نکرده مادہ لنگور را بہ بندوق میزند بچہ رسیدن بندوق بچہ را از سینہ جدا کرده بر شاخے میگذارد و خود بر  
 زمین افتادہ جان می سپارد و درین اثنا سے من رسیدم و آن بچہ را فرود آورده بخت شیر خوردن نزدیک این بز بردم و تعالی  
 بز را بروہربان ساختہ شروع در رسیدن و مہربانی کرد و با وجود ہم جنسیت با ہم چنان لغت گرفته اند کہ گویا از شکم او بر آمدہ فرخوم  
 کہ بچہ را از وجود سازند بچہ و جدا ساختن بز آغاز فریاد و بیطاعتے کرد و بچہ لنگور نیز بے تابے بسیار نمود اما لغت بچہ لنگور بخت شیر خوردن  
 چندان تعجب نداشت و مہربانی بزبان بچہ جابے تعجب بسیار است لنگور جانور نیست از عالم میمون غایتا موسے میمون بز روی مائل درویش  
 سرخ موسے لنگر سفید و رویش سیاہ دوم لنگور و چندان از دم میمون دراز است تا بر غایت این مقدمہ نوشتہ شد روز و شنبه بیست و ہفتم  
 مقام نموده بشکار نیلہ گاؤں رفتہ و دو بندہ گاؤں یکے نزدیک مادہ بہ بندوق نزد روز شنبه سے ام نیز مقام واقع شد

تمام شد جلد اول توڑک جہان گیسوری

# حکم جہانگیر

حکم فرمودم کہ این دو از وہ سالہ احوال را یک جلد ساختہ نسخہ ہائے متعدد ترتیب نمایند کہ بہ  
 بندہ ہائے خاص عنایت فرمایم و بسیار بلا و فرستادہ شود کہ از باب دولت و اصحاب سعادت  
 دستور العمل روزگار خود سازند

---

# جشن سیزدهمین نوروز از جلوس ہمایون

شب کیشنبہ میت و سوم ربیع الاول شانہ ہجری بعد از گذشتن چہار دہ نیم ہڑی تحویل آفتاب یعنی حضرت نیر عظم عظیم بخش عالم بہ برج حمل اتفاق افتاد و تا این نوروز جهان افروز دوازده سال از جلوس ہمایون این نیاز مند در گاہ الہی بجز خوبے گذشتہ سال نو بہار کے و فرخے آغاز شد روز مبارک شنبہ دویم ماہ فروردی ماہ الہی جشن وزن قمری انجمن افروز گشت سال بچاہ و کیم از عمسرا این نیاز مند در گاہ انیزوی بہار کے آغاز شد امید کہ مدت حیات در مرضیات الہی صرف شود و نفسی سبے یاد او نگذرد و بعد از فراغ وزن تازہ بتازہ بزم نشاط ترتیب یافت و بندہ ہاسے خاص بساغر لبریز عنایت سرخوش گشتند و رین روز آصف خان کہ بمنصب پنج ہزاری ذات و سہ ہزار سوار سرفرازی داشت بعتایت چہار ہزار سوار و واسپہ و سہ اسپہ ممتاز شد و ثابت حسان بخدمت عرض کر کہ سرفرازی یافت خدمت تو بہ خانہ معتقد خان مرحمت نمودم واسپہ کچی کہ سپرد لا و رخاں پیشکش آئندہ بود با لنگہ تا در ولایت گجرات نزول موکب اقبال اتفاق افتادہ مثل این اسپہ سہرکار نیامدہ چون میرزا رستم بسیار اظہار میل و خویش نمود خاطر او را عزیز میداشتم با عنایت نمودم بیجاہ چہار انگشتی از الماس و یاقوت و زمرد و نیلم و دو دست باز مرحمت شد و براہے کچھی زرائن نیز چہار انگشتی از نعل و عین الہرہ و زمرد و نیلم نیز عنایت شد مروت خان از بنگالہ سہ زنجیر نیل مشکیش فرستادہ بود و دو فنیل خلہ شد شب جمعہ فرمودم کہ دو رتال را چہراغان کردند بجاہت خوب شدہ بود روز یکشنبہ حاجی رفیق از عراق آمدہ سعادت آستان بوس دریافت و مکتوبے کہ برادر م شاہ عباس مصحوب او ارسال داشتہ بود گذرانید اشار الیہ غلام میر محمد امین خان قافلہ باشی ست و میرا و از عالم فرزندان تربیت کردہ و واقع خوب خدمتگار سیت مکر بعراق آمد و رفت نمودہ بہ برادر م شاہ عباس آشنا شدہ درین دفعہ از اسپان پچاق و اقمشہ نفیسہ آوردہ بود چنانچہ از اسپہ اسے اوجیل اسپ و اخل طوایل خاصہ شد چون بندہ کار آمدنی و خدمت گاہ بلاین عنایت است بخطاب ملک التجار سرفراز ساختم روز دو شنبہ بر اجمہ کچھی زرائن شمشیر خاصہ و تسبیح مرصع و چہار دانہ مروارید کجبت حلقہ گوش مرحمت نمودم روز مبارک شنبہ میرزا رستم کہ بمنصب پنج ہزاری ذات و ہزار سوار سرفراز بود با صافہ پانصد سوار استیاز یافت اتفاقاً خان بمنصب

بیاچہ

چهار هزاری و هزار سوار ممتاز شد سرفراز خان به منصب دو هزار و پانصدی و هزار و چهار صد سوار سرفراز گشت معتمد خان بمنصب هزاری و  
 صد و پنجاه سوار سربندی یافت به اینرا سسنگهدن و فدائی خان اسپ صد مہری عنایت شد چون صوبہ پنجاب بحفظ و حراست  
 اعتماد الدولہ مقرر است حسب الالتماس او میر قاسم بخشی احدیان را کہ نسبت و سلسلہ ایشان وار و حکومت صوبہ مذکور سرفراز فرمود  
 و منصب ہزار زیات و چار صد سوار و خطاب قاسم خانان مرحمت کرد پیش ازین براجہ گنجی زائن اسپ عراقی عنایت نموده بودم  
 درین تاریخ نیل و اسپ ترکے بخشیدہ رخصت بنگالہ فرمودم جام بانعام کمر شمشیر مرصع و تہیج مرصع و اسپ یکے عراقی دیگرے ترکے  
 و خلعت سرفرازی یافتہ رخصت وطن شد صالح برادرزادہ آصف خان مرحوم را بمنصب ہزاری و سیصد سوار ممتاز ساختہ رخصت صوبہ  
 بنگالہ فرمودم و اسپے بمشارالیہ مرحمت شد و درین تاریخ میر جملہ از عراق آمدہ دولت زمین بوس دریافت مشارالیہ از سادات مستبر  
 اصقان است و سلسلہ اینہا در عراق ہمیشہ حمت داشته اند و الحال برادرزادہ او میر رضی در خدمت برادر م شاہ عباس بمنصب  
 صدارت اختصاص دارد و شاہ صبیہ خود را باو نسبت کردہ میر جملہ پیش ازین بچارہ سال از عراق برآمدہ نزد محمد علی قطب الملک  
 بگلکنڈہ رقتہ بود نامش محمد امین است و قطب الملک اورا میر جملہ خطاب دادہ بود مدت دوہ سال مدار علیہ او بودہ و صاحب سامان شدہ  
 بعد از آنکہ قطب الملک مذکور و ولایت حیات سپردہ و ذبت ریاست بہ برادرزادہ او رسید میر سلوکی کہ خاطر خواہ او باشد نکرده و سیر  
 رخصت گرفتہ بوطن شافہ و شاہ بنا نسبت سیر رضی و عنایتی کہ مرحوم صاحب سامان برادر نظر ہامی باشد سیر مذکور توجہ و شفقت  
 بسیار ظاہر فرمودہ و او نیز پیشکشہ لائق گذرایندہ مدت سہ چار سال در عراق بسر بردہ و ملک ماہم رسانیدہ چون مکرر معروض  
 گشت کہ او ارادہ خدمت این درگاہ دارد فرمان فرستادہ بدرگاہ طلب فرمود و مشارالیہ بچہ رسیدن فرمان ترک تعلقات نمودہ جریدہ  
 روئے اختصاص بدرگاہ نما و درین تاریخ بغزلباطوس منتظر گشتہ و از دہ راس اسپ و نکلور قماش و دو انگشتی پیشکش گذرایند  
 چون از روئے عقیدت و اخلاص آمدہ مشمول عواطف و مراحم ساختہ بالفعل بمیت ہزار درہم خرچے و خلعت عنایت شد و درین  
 روز خدمت بخشے گری احدیان را از تغیر قاسم خان بعنایت خان مرحمت فرمودم و خواجہ عاقل را کہ از بندہ ہاے قدیم است ب خطاب  
 عاقل خانے سرفراز فرمودہ اسپ عنایت نمودم روز جمعہ و لا در خان از دکن آمدہ سعادت آستانوس دریافت صد مہر و ہزار روپیہ  
 نذر گذرایند باقر خان فوجدار صوبہ ملتان بمنصب ہشتصدی ذات و بیصد سوار سرفراز گشت تجارت خان و باہوسے زمیندار صوبہ  
 ملتان بانعام نیل ممتاز شدند روز شنبہ یازدہم بعزم شکار نیل از دوح کوخ فرمودہ در موضع کرہ بارہ نزول اجلال اتفاق افتادہ روز شنبہ  
 دوازدهم موضع سجار محل ورود موکب منصور گشت از نجابتا دوح ہشت گروہ است و تاشکار گاہ یک و نیم گروہ صبح روز و شنبہ سیزدہم



با جمعی از بنده پاسے خاصر اشکار فیل متوجه شدم چراگاه فیل در کوهستانی واقع است و فراز و نشیب بسیار گذار پیاده بصورت میسر است  
 پیش ازین جمعی کثیر از سوار و پیاده بطریق قمرغہ دور جنگل را احاطه نموده بودند و بیرون جنگل بر فراز درختے بہت نشستند من تختے از چوب  
 ترتیب داده در اطراف آن بر چند درخت دیگر نشیمن با بخت امر ساخته بودند و دست فیل زبا کند پاسے مستحکم و بسیاری از مادہ فیلان  
 آماده داشته و بر بہر فیل دو نفر فیلبان از قوم جرگہ که شکار فیل مخصوص آنهاست نشسته و مقرر شدہ بود کہ فیلان صحرائی از اطراف  
 جنگل بحضور بیارند تا تماشای شکار آنها کرده شود قضا را در وقتے کہ مردم از اطراف جنگل درآمدند از انبوهی درخت و پست  
 و بلند بسیار سلسلہ انتظام از ہم گینخت ترتیب قمرغہ بر جانماند فیلان صحرائی سر اسیمہ بہر طرف روسے نہاوند و دو از وہ زنجیر فیل  
 از نزد مادہ باین ضلع افتادند چون ہم آن بود کہ مبادا بدر روز فیلها سے خانگے زاپیشتر راندہ ہر جا یا قندہ بستند اگر چه فیل بسیار  
 بدست نیامدند غایتا دو فیل نفیس شکار شد بغایت خوب صورت و صیل و تمام عیار چون کوسہ را کہ در میان جنگل واقع است  
 داین فیلان در آن جنگل سے بودند را کس پہاڑی می گویند یعنی دیو کوه باین نسبت را دن سر و پاؤن سر کہ نام دیوہاست این ہر  
 دو فیل را نام کردم روز سہ شنبہ چہار دہم و کم شنبہ پانزدہم مقام فرمودم شب مبارک شنبہ شانزدہم کوچ نموده منزل کہ بہ بارہ منزل  
 اجمال اتفاق افتاد حاکم بیگ کہ از خانزادہ در گاہ است بخطاب حاکم خانی سرفراز گشت و مبلغ سہ ہزار روپیہ بنگرام زمیندار  
 کوهستان پنجاب افہام شد چون گرمانایت اشتداد داشت و سواری روز متعذر بود کوچ بشب قرار یافت روز شنبہ ہیچ ہم در پرگنہ  
 دو حد منزل شد روز یکشنبہ فوژد ہم حضرت نیر عظیم علیہ بخش عالم در شرف خانہ حمل جلوہ جهان افروزی فرمود درین روز جشن عالی  
 ترتیب یافته بر تخت مزاد جلوس فرمود شہنواز خان را کہ بمنصب پنج ہزاری ذات سرفرازی داشت بغنایت دو ہزار سوار و اسپد  
 سہ اسپد تاز ساختم خواجہ ابوالحسن میر بخشے بمنصب چہار ہزاری فوات دو ہزار سوار اصل و اضافہ سرفرازی یافت چون  
 احمد بیگ خان کابلی کہ بکومت کشمیر سرفرازی داشت تہمد نموده بود کہ در عرض دو سال فتح ولایت تبت و کشتوار نماید و آن  
 وعدہ بنقض گشت و این خدمت از و بانصرام نرسید بنا برین اورا معزول ساختہ دلا در خان کا کر را بہ صاحب ضوبگی کشمیر سربندی  
 بخشیدم و خلعت و فیل مرحمت نموده رخصت فرمودم و او نیز خط تہمد سپرد کہ در عرض دو سال فتح تبت کشتوار نماید بدیع الزمان  
 پسر شاہ پنج میرزا از جاگیر خود کہ در سلطان پور داشت آمدہ سعادت آستا بنوس در یافت قاسم خان را بغنایت خنجر مرصع  
 و فیل سرفراز ساختہ بکومت صوبہ پنجاب رخصت فرمودم شب سہ شنبہ بیت یکم از منزل مذکور کوچ فرمودہ عنان موکب  
 اقبال بصوب احمد آباد معطوف داشتیم چون از شدت گرما و عفونت ہوا محنت بسیار سے کشیدند و تا رسیدن باگرہ مسافت